

نقد و بررسی

کشیده می‌شود و به دلیل ارتباط تنگاتنگ مجامع علمی و سیاسی با یکدیگر تبلور نقدها، در عرصه سیاست شکل «تغییر» به خود می‌گیرد. بحث «قدرت هوشمند» نیز ریشه در یک نقادی جدی دارد. این اصطلاح نخستین بار توسط سوزان ناسل در مقاله‌ای با همین عنوان که در سال ۲۰۰۴ در فارین افرز به چاپ رسیده، مطرح شد. وی ضمن انتقاد شدید از رویکرد نومحافظه کاران در سیاست خارجی ایالات متحده به خصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و استفاده حداکثری از قدرت نظامی، خواستار تجدید نظر در این سیاست‌ها و بازگشت به ایده بین‌الملل‌گرایی و ارزش‌های مورد نظر آن شد.^۱ بعدها افرادی چون جوزف نای با تعمق بیشتر آرا و دیدگاه‌هایی بر آن افزودند. شاید عمق و غنای مباحث مطرح شده بود که موجب شد بعدها هیلاری کلینتون در نخستین سخنرانی خود در کمیته روابط خارجی سنای آمریکا، بارها از اصطلاح قدرت هوشمند استفاده کند.^۲ تدگالن کارپنتر نیز از جمله اشخاصی است که با نگارش کتابی در این

قدرت هوشمند

Ted Galen Carpenter, *Smart Power; Toward a Prudent Foreign Policy for America*, Washington D.C.: Cato Institute, 2008, 258 p.

معصومه تقی زاده

کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

در جوامع و نظام‌های سیاسی باز راه نقد سیاست‌ها و تصمیمات پیوسته هموار است. از همین روست که این نظامها از پویایی لازم که ضامن بقا و اعتبار آنهاست، برخوردارند. ایالات متحده آمریکا نیز از جمله سیستم‌های سیاسی است که عرصه‌های مختلف آن همواره توسط منتقدان و دانش‌گاہیان به نقد

زمینه، علاقه مندی و دغدغه خود را نسبت به آن نشان داده است. وی معاون مطالعات دفاعی و سیاست خارجی موسسه کاتو در واشینگتن دی. سی است و مدرک دکتری خود را در رشته تاریخ دیپلماتیک آمریکا از دانشگاه تگزاس دریافت کرده است و آثار متعددی در زمینه سیاست خارجی ایالات متحده دارد. «قدرت هوشمند» از جدیدترین آثار وی در همین زمینه است که در سال ۲۰۰۸ به چاپ رسیده است.

نویسنده در مقدمه کتاب، موضع صریح خود را نسبت به سیاست خارجی کشورش در سطح کلان و به ویژه در دوران ۸ ساله دولت بوش اعلام می کند. او بر این باور است که ایالات متحده همواره تمایل زیادی برای استفاده از نیروی نظامی از خود نشان داده و پس از حادثه ۱۱ سپتامبر حوزه عملیات نظامی آمریکا نیز گسترده تر شده است. کشوری که نیروی نظامی اش را برای مداخله در مناطقی چون پاناما، سومالی، هاییتی، بالکان، آسیای جنوب غربی و خاورمیانه فرستاده است، هرگز نمی تواند راهبرد امنیتی تعریف شده ای داشته باشد.

نویسنده انتقادات خود را در قالب سه مشکل اساسی در سیاست خارجی آمریکا بیان می کند: ۱. عدم تمایل برای پایان دادن به تعهدات امنیتی متعددی که واشینگتن در طی جنگ سرد داشته است؛ برای مثال حضور نظامی آمریکا در اروپای شرقی ۱۸ سال پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی چه توجیهی می تواند داشته باشد؟؛ ۲. گسترش غیرمنتظره تعهدات امنیتی به کشورهای جدید که نویسنده معتقد است این تعهدات حتی بسیار بی ربط تر از تعهدات دسته نخست هستند. نمونه آن گسترش تعهدات امنیتی به جمهوریهای بالتیک و یا تعهدی است که در قبال تایوان پذیرفته است؛ ۳. سومین مشکل این است که آمریکا تمایل فزاینده ای برای مداخله نظامی در منازعات دارد. از آن جمله می توان به جنگ ویتنام، ارسال نیرو به لبنان در اوایل دهه ۱۹۸۰، شرکت در جنگهای داخلی بالکان و مداخله نظامی در عراق در سال ۲۰۰۳ اشاره کرد.

نویسنده با بر شمردن نقصانهای سیاست خارجی آمریکا، ابراز می کند که این الگوهای منسوخ و احمقانه تعهدات

امنیتی و مداخله‌های نظامی نشان از آن دارد که نخبگان عرصه سیاست خارجی به لحاظ نظری ناتوان از اولویت بندی و ایجاد یک چارچوب تحلیلی برای ارزیابی گزینه‌های استراتژیک هستند. (ص ۵) فقدان چنین چارچوبی آمریکا را به سیاست‌های امنیتی بی هدف و حساب نشده سوق داده است. از همین روست که نویسنده با تقسیم منافع امنیتی آمریکا به چهار دسته تلاش می کند تا این خلا اولویت بندی در سیاست خارجی آمریکا را پر کند. در سطح نخست، منافع حیاتی قرار دارند که ارتباط و پیوند مستقیم، فوری و اساسی با بقای فیزیکی، استقلال سیاسی، یا آزادی داخلی آمریکا دارند. تهدید این منافع، می تواند استفاده از نیروی نظامی را توجیه کند. در سطح دوم، منافع مشروط یا درجه دوم هستند که ضمن اهمیت، برای استقلال، انسجام و تمامیت ارضی و آزادی داخلی آمریکا ضروری نیستند. جلوگیری از تسلط یک قدرت متخاصم در منطقه ای چون آسیای جنوب شرقی بهترین مثال برای منافع مشروط است. (ص ۵) برای حفظ منافع درجه دوم باید تا حد امکان از مولفه

نظامی مستقیم اجتناب شود. در سومین سطح منافع امنیتی، منافع فرعی یا حاشیه‌ای هستند که شامل منافع ژئواستراتژیک می باشند و به طور نامحسوسی امنیت آمریکا را تقویت می کنند، اما فقدان آنها تأثیری بر امنیت آمریکا نخواهد گذاشت. برای مثال می توان به ظهور رژیمهای پوپولیستی در آمریکای لاتین اشاره کرد. برای حفظ منافع سطح سوم باید کمترین هزینه و خطر را متحمل شد.

نویسنده بر این باور است که بیشتر اقدامات آمریکا در جهان حتی در سطح سوم نیز قرار ندارند. او آنها را در مقوله چهارم یعنی مسایل بی ارتباط قرار می دهد. اقداماتی که ارتباطی به امنیت و رفاه مردم آمریکا ندارند. هدف اساسی نویسنده این است که با نشان دادن عدم ارتباط میان سیاست خارجی آمریکا در موضوعات و مقوله‌های مختلف با امنیت و منافع ملی کشور، این نهیب را به سیاستمداران کشورش بزند که سیاست خارجی نیاز به یک بازنگری اساسی دارد. جالب است که نویسنده به رغم عنوان کتاب (قدرت هوشمند) این عبارت را در

هیچ جا به کار نبرده است. اما با مطالعه کتاب می توان متوجه شد که نویسنده، ضمن اینکه نیروی نظامی را به طور کامل رد نمی کند، بر کارآمدی آن در همه زمینه ها نیز صحنه نمی گذارد. این چنین است که توصیه های او مبتنی بر استفاده هم زمان و ترکیبی از قدرت سخت (قدرت مجبور کردن و استفاده از نیروی نظامی قدرت نرم (قدرت جذب کردن) است؛ چیزی که از آن به عنوان قدرت هوشمند یاد می شود.

کتاب مجموعه دیدگاهها و مقالات نویسنده از سال ۲۰۰۲ تا اواسط سال ۲۰۰۷ در مورد سیاست خارجی بوش و نقادی صریح و بی پرده آن سیاستها است و شامل یک مقدمه و ۱۲ فصل می باشد و در هر فصل گوشه ای از سیاست خارجی بوش نقد شده است. ضمن اینکه در هر فصل راهکارهایی برای اصلاح سیاستها در آن حوزه ارائه می شود.

فصل ۱: تلاش برای پیشگیری از جنگ عراق

نویسنده از جمله مخالفان حمله آمریکا به عراق بوده است. در این فصل او

دلایل خود را برای این مخالفت ارائه می کند. دلیل نخست او این است که اگر روزی صدام موفق به دستیابی به سلاحهای هسته ای شود، ایالات متحده قادر خواهد بود به همان شیوه ای که در گذشته مانع بازیگران دیگری چون شوروی و چین شده بود، سیاست بازدارندگی را در مورد عراق نیز به کار گیرد. دومین دلیلی که او برای مخالفت ابراز می کند، این است که مأموریت در عراق به سادگی و کوتاهی آنچه که موافقان جنگ می پندارند، نخواهد بود و ایالات متحده با سرنگونی صدام مسئول آینده یک کشور ضعیف و شکننده خواهد بود. با اختلافات عمیق میان سنی ها، شیعیان و کردها کابوس جنگ داخلی و تجزیه طلبی در عراق به واقعیت خواهد پیوست، و نه یک سیاست واحد دموکراتیک. نویسنده ضمن دلایلی که برای مخالفت آورده، نومیدانه ابراز می کند که مخالفتهای او و افراد دیگر هرگز راه به جایی نبرد. چرا که حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر افکار عمومی را به شکل غیرمعمولی پذیرای بحثهای مربوط به اقدام نظامی پیشگیرانه آمریکا کرده بود و سیاستمداران آمریکایی نیز از آنجا که

سیاست آمریکا در عراق می‌پرسد. از جمله اینکه اگر عراق تهدیدی جدید برای آمریکا بود، چرا آمریکا زحمت رفتن به سازمان ملل را به خود داده است؟ اگر عراق قصد داشته سلاحهای شیمیایی و بیولوژیک در اختیار القاعده قرار دهد، چرا این کار را در دهه‌های پیشین انجام نداده است؟ و اگر عراق تهدیدی جدی برای امنیت آمریکا بوده، چرا دولت بوش این قدر در اقدام نظامی تعلل کرده است؟ اینها سوالاتی است که پاسخ آنها بیهودگی جنگ عراق را نشان می‌دهد.

فصل ۲: ارزیابی شکست در عراق

در این فصل نویسنده طی مقالاتی شکست آمریکا را در عراق توضیح می‌دهد. او بر این باور است که مهم‌ترین دلیلی که آمریکا، دست کم در ظاهر، به واسطه آن گزینه جنگ را انتخاب کرد (وجود سلاحهای کشتار جمعی در عراق) دروغین از آب درآمد. فارغ از دروغین بودن دلیل جنگ، سیر حوادث عراق و اشتباهات محاسباتی دولت بوش منجر به ناموفق ماندن پروژه عراق شد. نویسنده طی چند مقاله، به اشتباهات آمریکا در این زمینه

مدارک قابل استنادی برای حمله به عراق نداشتند، فرصت را مناسب دیدند و تلاش کردند تا میان مسئله عراق و حملات ۱۱ سپتامبر پیوند برقرار کنند. پیام آنان به مردم این بود که اگر ایالات متحده صدام را ساقط نکند، خطر ۱۱ سپتامبر دیگری در راه است که شاید این بار پای سلاحهای اتمی نیز در میان باشد. ضمن اینکه آنها بهانه تلاش صدام برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی را نیز در آستین داشتند. نویسنده ضمن آماده بودن افکار عمومی آمریکا برای پذیرش جنگ، این نکته را یادآور می‌شود که صاحب نظران مدافع جنگ، نفوذ بسیار زیادی در رسانه‌های محافظه‌کاری چون فاکس نیوز، وال استریت ژورنال و غیره داشتند و تمایل دولت به جنگ را تقویت می‌کردند. در مقابل، دیدگاههای مخالفان جنگ جایی در نشریات معتبر پیدا نمی‌کردند. او رسانه‌ها را سگهای نگهبان گوش به زنگ سیاستهای دولت آمریکا می‌داند که در آستانه جنگ با عراق حتی از این نیز فراتر رفتند و به غلامان حلقه به گوش دولت تبدیل شدند. او در پارلمان چند سؤال آزاردهنده در مورد

اشاره می‌کند و آنها را دلیل عدم موفقیت می‌داند. تصمیم آمریکا برای انحلال ارتش عراق یکی از این اشتباهات بود؛ چرا که موجب شد تا دهها هزار جوان مسلح بی‌آنکه امیدی برای یافتن کار در آینده داشته باشند، روانه خیابانها شوند و این به تشدید خشونتها در عراق دامن زد. از دیگر اشتباهات آمریکا این بود که آنها هرگز پیش‌بینی شورشهای جدی در عراق را نکرده بودند. به همین دلیل بود که زمانی که یکی از ژنرالهای ارتش، پیش از جنگ اعلام کرده بود که به چند صد هزار نیروی نظامی نیاز خواهد بود که باید سالیان متمادی در عراق بمانند، مقامات دولت او را به سخره گرفته بودند. دولت بوش گمان کرده بود که یک نیروی نسبتاً کوچک برای رسیدن به هدف یعنی انتقال به یک حکومت دموکراتیک، ساده و سریع خواهد بود. یکی دیگر از اشتباهات آمریکا که به شدت مورد نقد نویسندگان است، این است که مأموریت در عراق اگر چه در ابتدا یک اقدام چند جانبه با همکاری کشورهای دیگر بود، اما «ائتلاف» تفسیری آمریکایی - بریتانیایی داشت و متحدانی چون اسپانیا، ایتالیا و لهستان حمایت‌های

مختصری کردند و در نهایت نیز از سال ۲۰۰۵ خروج نیروهای خود را آغاز کردند. آمریکا با مشاهده چنین وضعی و با نگرانی از تشدید خشونتها به گزینه افزایش نیرو در عراق رسید و ۳۰۰ هزار سرباز دیگر وارد عراق شد. علاوه بر تثبیت امنیت، هدف سیاسی افزایش نیروها این بود که رهبران سنی، شیعه و کرد در عراق به توافق برسند تا زمینه برای رفع شکافهای قومی و ایجاد یک کشور متحد آماده شود. به نظر نویسندگان، موفقیت چندانی در این زمینه حاصل نشد و اوضاع در آغاز سال ۲۰۰۸ نسبت به زمان شروع جنگ تفاوت چندانی نکرده است.

یکی دیگر از انتقادات نویسندگان که از نظر او از ناامیدکننده ترین جنبه‌های جنگ است، تمایل فزاینده برای حضور طولانی مدت در عراق است، حتی شاید به همان مدت زمانی که آمریکا نیروهایش را در آلمان، ژاپن و کره شمالی نگه داشته بود. نویسندگان معتقد است که عراق شباهتی به این کشورها ندارد؛ چرا که آن کشورها جوامع منسجم و اوضاع تثبیت شده و دور از خشونت داشتند که عراق فاقد آن شرایط است.

افغانستان بلکه براندازی رژیم طالبان نیز بپردازد. او مأموریت آمریکا را در افغانستان موفقیت آمیز می‌داند، اما در این میان انتقاداتی نیز به برخی از سیاستهای بوش وارد می‌کند. از جمله اینکه دولت بوش برای نابودی القاعده در مخفیگاهش در پاکستان اقدامی نکرد، و چرا تمرکز خود بر مبارزه با القاعده را به جنگ با عراق تغییر داد. از اشتباهات دیگر آمریکا در افغانستان این بود که هم‌زمان با مبارزه با طالبان و القاعده سعی کرد با تجارت مواد مخدر در افغانستان نیز مبارزه کند. نویسنده این اقدام را اشتباه می‌خواند؛ چرا که قاچاق مواد مخدر از اجزای اقتصاد افغانستان است و صدها هزار کشاورز افغان برای زندگی روزمره خود وابسته به کشت خشخاش هستند. از سوی دیگر، بسیاری از مبارزان دوست دولت مرکزی برای تأمین نیروی نظامی خود و تحکیم قدرت به درآمدهای حاصل از فروش مواد نیاز داشتند. مبارزه با قاچاق مواد مخدر هم کشاورزان و هم فرماندهان نظامی را به سمت نیروهای طالبان و در نتیجه تحلیل و تضعیف پایه‌های قدرت مرکزی سوق داد. از دیدگاه نویسنده در اوایل سال

نکته مهم دیگر برای نویسنده تمایل آمریکا برای تدام حضور سیاسی خود در عراق است. طبق این سیاست سفارت آمریکا در عراق به مثابه واتیکان خواهد بود و بیش از ۱۰۰۰ نفر پرسنل خواهد داشت. از دیدگاه نویسنده این موضوع می‌تواند به حملات علیه آمریکا دامن بزند و خشم عمومی مردم کشور و منطقه را برانگیزد. به نظر نویسنده، در حال حاضر مأموریت عراق تلاشی است برای حفظ ظاهر و پرستیژ، اما باید پرسید که چند نفر آمریکایی باید بمیرند، تنها به این دلیل که رهبران سیاسی نمی‌خواهند اشتباه خود را بپذیرند؟

فصل ۳: جنگ دیگر آمریکا: افغانستان

در این فصل نویسنده طی مقالاتی موضع مثبت خود نسبت به جنگ، برآورد و ارزیابی خود از آن، و دیدگاه‌هایش در مورد تداوم جنگ را ارایه می‌کند. وی برخلاف جنگ عراق در مورد جنگ افغانستان موضع مثبتی اتخاذ می‌کند و تروریسم را راهی قانع‌کننده برای جنگ می‌بیند و معتقد است که آمریکا نه تنها باید به ریشه کن کردن القاعده در

۲۰۰۸، مأموریت در افغانستان تا حدی بهتر از عراق است، اما چشم اندازهای موفقیت چندان امیدوار کننده نیست، ضمن اینکه معتقد است برای ریشه کن کردن تروریسم، آمریکا باید بر غرب پاکستان که تبدیل به پناهگاه نیروهای القاعده شده است، متمرکز شود.

فصل ۴: جنگ با ترور

نویسنده در این فصل ضمن اینکه ضرورت مبارزه با تروریسم را تأیید می کند، نقدهای بسیار جدی بر تفسیر دولت بوش از این دشمن دارد. او معتقد است بوش به جای اعلان جنگ علیه القاعده یا حتی تروریسم اسلامی تندرو اعلام جنگ جهانی علیه ترور کرد. (Global War on Terror) در حالی که از دیدگاه نویسنده تروریسم نه یک موجودیت قابل شناسایی بلکه یک تاکتیک است. تفسیری که بوش از جنگ با ترور دارد باعث بسط عملیات ضد تروریستی آمریکا در کل جهان می شود و این همان چیزی است که به نظر نویسنده اقداماتی غیرضروری پیش پای آمریکا می گذارد. چنین تفسیر عریض و طولی از تروریسم به

شدت استعداد خلق خطر و تهدیدات جدی برای آمریکا دارد.

نویسنده راهبرد ضدتروریستی دولت علیه گروههای اسلام گرای رادیکال را نیز تعبیر به تحریک خصومت آنها علیه آمریکا می داند. او معتقد است دلیل اقدامات تروریستی علیه آمریکا نه «ماهیت» این کشور بلکه «اقدامات» آن است و اینکه گروههای اسلامی از سیاستهای آمریکا در جهان اسلام عصبانی اند. (ص ۸۳) اقداماتی چون حمایت از اسراییل، حمایت از رژیمهای اقتدارگرا و غیره.

ایفای نقش آمریکا در منطقه به مثابه یک امپراتور، مثل یک آگهی سربازگیری برای القاعده و دیگر گروههای تندرو عمل می کند و حتی مسلمانان میانه رو را نیز در موضع خود دچار تردید می نماید. به این ترتیب، نویسنده اقدامات ضدتروریستی آمریکا را بیش از آنکه مثبت و مثمرتر بداند، تحریک کننده می داند. او معتقد است که خطر تروریسم به آن بزرگی که اعلام می شود نیست؛ چرا که تروریسم همواره سلاح دولتهای ضعیف بوده است، نه قوی و نباید تهدیدات محدود چند بازیگر بدون دولت را با تهدیدات جدی بازیگران

جاه طلبی هسته ای خواهد کشید و غیره. بر پایه این موضوعات نادرست، سیاست نادرست نیز در پی می آید.

باور نویسنده بر این است که سیاست دولت آمریکا در مورد ایران تاکنون مثمر نبوده است. تحریمها حکومت ایران را عصبانی و فشارهای اقتصادی بر مردم وارد می کند و اینها هیچ یک به تسلیم و کوتاه آمدن تهران در قبال پرونده هسته ای نمی انجامد. در واقع، سابقه تحریمها نشان می دهد که شانس به نتیجه رسیدن از طریق آنها بسیار کم است و برنامه هسته ای برای رهبران روحانی سیاستی با اولویت بالاست. اما وی راهبرد حمله نظامی را نیز احمقانه می داند؛ چرا که معتقد است جنگ با ایران بر بی ثباتیهای منطقه می افزاید و مسلمانان شیعه را در عراق و بسیاری نقاط دیگر منزجر می کند و مسایل امنیتی جدید برای آمریکا رقم می زند. ضمن اینکه تهران نیز می تواند به شیوه های مختلفی دست به اقدام متقابل بزند: تنگه هرمز را ببندد، نیروهای سپاه پاسداران را برای همکاری با مبارزان شیعه آن کشور به مرزهای عراق بفرستد، دست متحدان خود از جمله حزب الله را برای هدف قراردادن آمریکا در

تمامیت خواهی چون آلمان نازی یا اتحاد جماهیر شوروی مقایسه کرد. تهدید اصلی زمانی آغاز می شود که به یک تهدید میان مایه واکنشی بسیار اغراق آمیز نشان داده شود که این هم موجب تحریک تروریسم و هم موجب از دست رفتن و قربانی شدن ارزشهای آمریکایی در پای مقابله با تهدید می شود. نویسنده توصیه می کند آمریکا باید حوزه مبارزه با تروریسم را روشن کند و از مبارزه جهانی علیه تروریسم در هر جای جهان دست بردارد. او سه ویژگی برای مبارزه بر می شمرد: حمایت از مراکز متعدد قدرت، کنار گذاشتن ملایم تعهد، تنظیم اولویتها.

فصل ۵: تلاش برای جلوگیری از جنگ علیه ایران

نویسنده در این فصل مفروضات دستگاه سیاست خارجی آمریکا در مورد ایران را نادرست می داند. از جمله اینکه ایران قصد حمله به اسرائیل دارد، یا ایران قصد دارد سلاحهای هسته ای در اختیار گروههای تروریستی قرار دهد، یا این مفروض که براندازی روحانیون کار ساده ای است، ایران دموکراتیک دست از

منطقه و مناطق دیگر آزاد بگذارد، و غیره. نویسنده راهبرد چانه زنی و مذاکره بزرگ را پیشنهاد می کند؛ به این ترتیب که واشینگتن پیشنهاد لغو تحریمهای اقتصادی علیه تهران را بدهد، روابط را عادی سازی نماید، و تعهد رسمی بدهد که آمریکا هیچ تلاشی برای براندازی رژیم ایران نخواهد کرد. (ص ۱۰۰) در مقابل ایران باید برنامه هسته ای خود را به روی نظارت بین المللی باز بگذارد.

فصل ۶: چشم انداز صلح و دموکراسی در خاورمیانه

نویسنده در این فصل ضمن یادآوری جهت گیریهای اولیه بوش پس از روی کار آمدن در مورد خاورمیانه که مبتنی بر به نوعی کناره گیری بود، تأسف خود را از این موضوع ابراز می کند که حوادث ۱۱ سپتامبر دیدگاههای دولت بوش را تغییر داد و این بار توجه او به همه جنبه های سیاست خاورمیانه جلب شد. ویلسونیسیم جنگ طلب به سرعت جایگزین احتیاط و درک عمومی محدودیتهای قدرت آمریکا شد و واشینگتن تصمیم به انتقال دموکراسی به خاورمیانه گرفت. اما

از دیدگاه نویسنده گسترش دموکراسی نوشدارویی است که هرگز نمی تواند باتلاقی را که تروریسم اسلامی به وجود آورده است، بخشکاند. او معتقد است که بدون پیش شرایط ضروری، به ویژه جامعه مدنی پویا و فرهنگ تساهل، انتخابات دموکراتیک تنها عوام فریبی و افراط گرایی مذهبی را تقویت خواهد کرد. نویسنده با استناد به سخنرانیهای بوش اشاره می کند که رییس جمهور دموکراسی و آزادی را با هم خلط کرده است و این برداشت نادرست و خطرناکی است؛ چرا که دموکراسی ضرورتاً نمی تواند آزادی به همراه بیاورد. او از قول فرید ذکر می گوید «دموکراسی مستبد» (Illiberal Democracy) برای توصیف نظامهای سیاسی که بیشتر ساز و کارهای دموکراتیک را دارند، اما فاقد حاکمیت قانون، آزادیهای مدنی، جوامع مدنی قوی و پویا هستند، بسیار مناسب است. (ص ۱۲۵)

این کج فهمی و ساده انگاری آمریکا در مورد دموکراسی در کنار رویکردهای منفی در منطقه نسبت به آمریکا و نیز هیجان شاخه های نومحافظه کار اسلامی، ظهور دموکراسی های به شیوه غربی را دور

از دسترس می‌نماید. اما راه حل حفظ وضع موجود نیست. نویسنده چند راهکار پیشنهاد می‌کند: خروج از عراق، برقراری روابط مبتنی بر پشتیبانیهای نظامی با دولتهای استبدادی منطقه، اتخاذ سیاست بی‌طرفانه در مورد منازعه اسرائیل-فلسطین، و محدود کردن رهنامه جنگ پیشگیرانه.

فصل ۷: رویکردهای جدید به شبه جزیره پر آشوب کره

نویسنده در این فصل بر پایه استدلالاتی که در مقدمه کتاب آورده، تداوم حضور نیروهای آمریکا در کره جنوبی را بی‌ارتباط با منافع امنیتی آمریکا می‌داند و معتقد است که این حضور نمونه کلاسیک یک بعد امنیتی منسوخ است؛ چرا که هم محیط امنیتی و هم محیط جهانی تغییر کرده است. روابط کره شمالی با روسیه و چین متشنج شده است و مسکو و پکن رابطه با سئول را به رابطه با پیونگ یانگ ترجیح می‌دهند. ضمن اینکه کره جنوبی با دو برابر جمعیت و دست کم چهار برابر اقتصاد کره شمالی توان دفاع از خود در مقابل کره شمالی را

دارد و آمریکا هرچه سریع‌تر باید به سواری رایگان کره جنوبی از خود پایان دهد.

نویسنده با ذکاوت بسیار برخی توجیهات در مورد ضرورت حضور آمریکا در منطقه را نیز پاسخ می‌دهد. توجیهی که کره شمالی را در تلاش برای دستیابی به سلاحهای هسته‌ای و ایجاد تهدید علیه آمریکا معرفی می‌کند. نویسنده معتقد است که آمریکا باید از بازیگران منطقه‌ای برای حل مشکل استفاده کند. نخست اینکه پکن را تشویق کند تا از نفوذ خود برای تضعیف کره شمالی استفاده کند و در عوض آمریکا این قول را بدهد که نیروهایش را از شبه جزیره بیرون بکشد. از سوی دیگر آمریکا می‌تواند با پیشنهاد «مذاکره بزرگ» به پیونگ یانگ نزدیک شود. همچنان که پس از آزمایش اتمی کره شمالی در پاییز ۲۰۰۶ و با اعمال فشارهای اقتصادی و سیاسی بر این کشور، کره شمالی پذیرفت تا گامهایی برای از کار انداختن راکتورش در یونگ بن بردارد. البته نویسنده رعایت احتیاط را نیز ضروری می‌داند؛ چرا که کره شمالی در مورد توافقهایی مربوط به مسایل هسته‌ای همواره خلف وعده کرده است.

فصل ۸: مسئله خطرناک تایوان

یکی دیگر از مسایل منقضی در سیاست خارجی آمریکا از دیدگاه نویسنده، مسئله تایوان است. او معتقد است که رسیدن به سناریویی که طی آن هر دو طرف بحران - چین و تایوان - راضی باشند، دشوار است. بنابراین، او از دو احتمال سخن می‌گوید: نخست اینکه تایوان به خواست خود برای شناسایی مستقل ادامه دهد و پکن برخی اقدامات متقابل انجام دهد؛ دوم اینکه تایوان دست از اقدامات تحریک کننده بردارد، و تمایل چین برای تحمل یک شبه جزیره مستقل در نزدیکی مرزهایش کمتر شود که در هر دو صورت وقوع بحران حتمی است. البته احتمال الحاق نیز بسیار ضعیف است و آن در صورتی است که چین کاملاً دموکراتیک شود و تایوان مسئله الحاق را بپذیرد.

از نظر نویسنده در هر حال آمریکا در میانه بحر ان خواهد بود. او پیشنهاد می‌کند که واشینگتن به فروش سلاحهای دفاعی به تایوان ادامه دهد و از طرفی چین را تشویق کند تا صرفاً از شیوه‌های صلح آمیز مسئله الحاق را پیش ببرد.

رهبران آمریکا باید به همتایان تایوانی تأکید کنند که آمریکا هرگز خطر جنگ با چین را به دلیل دفاع از استقلال تایوان نمی‌پذیرد.

فصل ۹: رابطه ظریف و شکننده با چین

در این فصل نویسنده از دو دیدگاهی که در ایالات متحده در مورد چین وجود دارد، بحث می‌کند. یک عده موافق ارتباط بیشتر آمریکا با چین هستند و روابط اقتصادی فزاینده میان آن دو را تحسین می‌کنند و معتقدند که تحولات اقتصادی در چین منجر به آزادسازی سیاسی خواهد شد. عده‌ای نیز چین را گونه قرن بیست و یکمی آلمان نازی یا اتحاد جماهیر شوروی می‌دانند؛ یعنی قدرت مستبدی که به سرعت به رقیب آمریکا تبدیل می‌شود. نویسنده خود را متعلق به هیچ یک از این دو گروه نمی‌داند و بر هر یک از آنها انتقادهایی وارد می‌کند. او معتقد است که دسته نخست بسیار خوش بین هستند؛ چرا که اگر چه آزادسازی اقتصادی به آزادسازی سیاسی میل می‌کند، اما این یک قانون آهنین نیست و سنگاپور نمونه نقیض آن است.

بالکان در آن است. او تعهدات امنیتی آمریکا به این کشورها را غیرقابل توجیه می‌داند؛ چرا که معتقد است چنین تعهداتی الزامات خطرناکی برای آمریکا ایجاد می‌کند و بر روابط میان روسیه و آمریکا تأثیرات منفی می‌گذارد. در حالی که آمریکا در مسایل مهم جهانی چون پرونده هسته‌ای ایران، افراط‌گرایان اسلامی در آسیای مرکزی، کره شمالی و غزه به روسیه نیاز دارد. این رابطه پرافت و خیز با روسیه در کنار تنشهای موجود در خود ناتو و عدم تمایل اعضای آن برای همکاریهای نظامی با آمریکا مسئله را برای این کشور دشوارتر می‌کند. نویسنده توصیه می‌کند که واشینگتن باید پیشنهاد «حذف ماده ۵» پیمان ناتو را بدهد تا به این ترتیب ناتو از یک سازمان نظامی به سوی یک سازمان سیاسی پیش برود. ضمن اینکه آمریکا هرگز نباید تعهدات امنیتی به جمهوریهای بالتیک بدهد.

فصل ۱۱: جنگ ویرانگر علیه مواد مخدر

نویسنده مبارزه آمریکا علیه قاچاق مواد مخدر را موفقیت آمیز نمی‌بیند و معتقد است که یکی از بدترین تأثیرات این مسئله،

اصلاحات اقتصادی چین نیز اگر چه از سه دهه پیش آغاز شد، اما هنوز نشانه‌ای از آزادسازی سیاسی در آن وجود ندارد. ضمن اینکه حتی اگر چین کاملاً دموکراتیک شود، راضی به همکاری استراتژیک با آمریکا نخواهد بود. نویسنده راهبرد واشینگتن مبنی بر همکاری اقتصادی و سیاسی با چین را بهترین گزینه می‌داند؛ چرا که این سیاست شانس این مسئله را که چین یک قدرت همکاری طلب و خواهان حفظ وضع موجود باقی بماند تا یک قدرت تجدید نظر طلب، افزایش می‌دهد. اما به نظر نویسنده، آمریکا باید از حیات نظامی خود در آسیای شرقی بکاهد و قدرتهای منطقه‌ای چون ژاپن، اندونزی و ویتنام را به بازی فعال و ایفای نقش امنیتی وا دارد. همکاری و تعامل آمریکا با چین همواره باید با نوعی تیزبینی و احتیاط همراه باشد.

فصل ۱۰: گسترش ناتو به کشورهای

بالکان و روابط با روسیه

یکی دیگر از انتقادات جدی نویسنده متوجه گسترش ناتو و تلاش آمریکا برای به عضویت درآمدن کشورهای

افزایش خشونت و فساد در میان همسایگان آمریکا در آمریکای لاتین بوده است؛ چرا که ممنوعیت تولید و قاچاق موادمخدر بازار سیاره گسترده‌ای ایجاد کرده که بسیاری از افراد جامعه را جذب می‌کند. ضمن اینکه سازمانهای قاچاق منابع مالی برای تطمیع مقامات رده پایین پلیس و سیاستمداران رده بالا را دارند و این منجر به ایجاد فساد می‌شود. نویسنده معتقد است که آمریکا باید راهبرد ممنوعیت کامل قاچاق موادمخدر را کنار بگذارد.

فصل ۱۲: ارتباط میان سیاست خارجی و آزادی داخلی

در نبود یک فصل مجزا به عنوان نتیجه‌گیری شاید بتوان گفت که فصل پایانی کتاب حکم نتیجه‌گیری تلویحی را دارد. نویسنده معتقد است که سیاست خارجی آمریکا به ویژه در زمینه مقابله با تروریسم موجب تحلیل و فرسایش آزادیهای مدنی به بهانه امنیت ملی شده است. او دلیل این اقدامات محدود کننده آزادیهای داخلی را بیش از آنکه وجود افراد تشنه قدرت بداند، نیازهای اولیه سیاست خارجی مداخله‌گرایانه می‌داند و

معتقد است که ایفای نقش امپریالیستی ارزشهای نظامی‌گری، پنهان کاری و ظلم و خشونت را به بار می‌آورد. او نومیدانه ابراز می‌کند که ظاهراً نمی‌توان پایانی بر این امر تصور کرد و هر آزادی که از دست می‌رود و هر قدرت اضافه‌ای که دولت فدرال کسب می‌کند، تبدیل به ویژگی دایم گستره قانونی و سیاسی می‌شود.

نقد کتاب

چشم‌پوشی بر نکات مثبت متعدد کتاب قطعاً دور از انصاف است و اشاره به آنها ضروری می‌نماید. گردآوری مسایل متعدد سیاست خارجی آمریکا در یک مجلد یکی از نکات مثبت کتاب است. نویسنده به واسطه سابقه تحصیلی و تحقیقاتی خود توانسته است از پس فصلهای مختلف کتاب با موضوعات متفاوت به خوبی برآید. ضمن اینکه متون مبتنی بر نقد به دلیل دور بودن از فضای تحسین و تأیید صرف، معمولاً از جذابیت بالایی برخوردارند.

با این حال، روشن است که پرداختن عمیق و دقیق به دست کم ۱۰ مسئله مبتلا به سیاست خارجی در یک کتاب حدود

از این می گوید که چرا نباید آمریکا غرب پاکستان را که پناهگاه نیروهای القاعده است، هدف قرار دهد.

در مورد برخی موضوعات نیز نویسنده فراموش کرده است که خواننده کتاب منتظر تجویز و توصیه های اوست. البته شاید آنجا نیز او این مسئله را به ذهن تیز و هوشیار خواننده واگذار کرده باشد. در مجموع، این کتاب می تواند به رغم کاستیهای پیدا و پنهانش روشن کننده بسیاری از ابعاد مبهم سیاست خارجی بوش باشد و آنچه آن که نویسنده خود آرزو می کند، برای سیاستمداران نیز الگویی مفید جهت اولویت بندی مسایل سیاست خارجی ارایه دهد.

پی نوشت ها:

1. Suzanne Nossel, "Smart Power", *Foreign Affairs*, Mar/Apr 2004, Vol. 88, No.2, p. 131.
2. Hillary Clinton, Opening Statement at Senate Confirmation Hearing, January 13, 2009.

۲۶۰ صفحه ای میسر و مقدر نیست. ضمن اینکه کتاب گردآوری دیدگاهها و مقالات نویسنده در سالهای مختلف است و این قدری از انسجام و پیوستگی آن کاسته است. یکی دیگر از کاستیهای کتاب فقدان یک نتیجه گیری به تفصیل و دقت مقدمه است. نتیجه گیری ای که از مطالب متعدد و دیدگاههای گاه پراکنده یک شمای کلی به دست دهد.

در این میان جالب است که نویسنده حتی یک بار نیز از اصطلاح «قدرت هوشمند» در متن کتاب استفاده نکرده است، گویی او این را به ذکاوت و تیزبینی خواننده واگذار کرده است که منظور و معنای قدرت هوشمند را دریابد.

افزون بر اینها می توان به تناقضی اشاره کرد که میان برخی دیدگاههای نویسنده به چشم می خورد. او از یک سو تروریسم را خطری نه چندان جدی می داند، و از سوی دیگر دموکراسی را نوشدارویی کم اثرتر از آنکه از پس خشکاندن باتلاق تروریسم برآید. ضمن اینکه نویسنده به رغم انتقادهای جدی از مداخله گرایی و اقدام نظامی آمریکا، گاه میان سطور کتاب آن را تجویز می کند؛ آنجا که با نگرانی و دلخوری

قدرت سخت

Kurt M. Campbell and Michael E. O'Hanlon, *Hard Power: The New Politics of National Security*, Cambridge: Basic books, 2006 319 P.

نادر پور آخوندی

دانشجوی دکتری روابط بین الملل
دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

امنیت ملی یکی از نگرانیهای اصلی مردم آمریکا بوده و یکی از عوامل تاثیرگذار بر سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا است. لذا هر کاندیدای که بتواند چهره قوی تری از خود در زمینه امنیت ملی نشان دهد، شانس پیروزی او در رقابت انتخاباتی افزایش می یابد. جمهوری خواهان بیش از دموکرات ها توانسته اند از این اصل استفاده کرده و دیدگاهها و سیاستهای خود را بر گفتمان امنیت ملی مسلط سازند و پیروزی خود را در مبارزات انتخاباتی تاحدودی تضمین نمایند؛ از آن جمله می توان به پیروزی

نیکسون و به خصوص ریگان اشاره کرد. ریگان با استفاده مناسب از این نگرانی توانست در ۴۴ ایالت به پیروزی برسد. انتخابات سال ۲۰۰۴ از لحاظ تاثیرگذاری مسایل امنیت ملی سال ویژه ای بود. در این سال آمریکا درگیر جنگی در عراق شد که در حال تبدیل شدن به جنگ داخلی و قومی بود و نارضایتیها از عملکرد آمریکا در سطح جهان به خصوص خاورمیانه افزایش یافته بود و از سوی دیگر دولت بوش نتوانست واکنش مثبتی نسبت به توفان کاترینا نشان دهد. نگرانیهای امنیتی در حوزه خارجی (بحران عراق) و حوزه داخلی (ترس از اقدام تروریستی علیه مردم آمریکا) به مسئله اصلی موضوع انتخاباتی تبدیل شده بود و ۳۴ درصد مردم نگرانی امنیتی را اولویت اصلی خود می دانستند. (ص ۱۲) به رغم افزایش مشکلات امنیتی آمریکا در دوران جمهوری خواهان باز هم دموکرات ها در این مبارزه انتخاباتی شکست خوردند. در حالی که جان کری کاندیدای دموکرات ها دارای سابقه نظامی بود و سناتوری با تجربه محسوب می شد و این امیدواری را در حزب دموکرات به وجود آورد که او می تواند در این کارزار پیروز

شود، اما این گونه نشد. چرا دموکرات‌ها در انتخاباتی که به مثابه رفراندومی در مورد عراق محسوب می‌شد، شکست خوردند؟

بررسی کتاب

نویسندگان کتاب با طرح مسئله امنیت ملی به عنوان عامل تاثیر گذار بر سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در صدد پاسخ‌گویی به سؤالات بالا به خصوص عدم اعتماد آمریکایی‌ها به دموکرات‌ها در مقوله امنیتی هستند. نویسندگان این کتاب معتقدند قدرت سخت برای دفاع از امنیت ملی ضروری است و به کارگیری آن جنبه اصلی حکومت‌داری در دهه آینده است و برای موفقیت در سیاست خارجی استفاده از قدرت سخت در زمینه مسایل امنیت ملی ضروری می‌باشد. (ص ۶) آنها استدلال می‌کنند که پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات آتی مستلزم استفاده از قدرت سخت در زمینه مسایل امنیتی حاد و استفاده از دیپلماسی چندجانبه و رژیم‌های بین‌المللی در مسایل ساده‌تر است. (ص ۸) از نظر این نویسندگان، قدرت

سخت به معنی استفاده از قدرت نظامی برای تحقق اهداف ملی است و استفاده از آن باید تابع کسب مشروعیت بین‌المللی (تصویب شورای امنیت سازمان ملل و حمایت افکار عمومی بین‌المللی) و محاسبات عقلی باشد. این بدان معنی است که به هنگام استفاده از قدرت سخت تأمین ثبات و تلاش برای بازسازی جامعه بعد از استفاده از قدرت سخت مهم می‌باشد. (ص ۹) البته نویسندگان کتاب متذکر می‌شوند که حمایت از چندجانبه‌گرایی یک هدف است و یک اصل مقدس نیست و در شرایط حاد دموکرات‌ها می‌توانند به صورت یک جانبه عمل کنند. (ص ۷) نویسندگان کتاب برای تأیید دیدگاه خود کتاب را به دو بخش تقسیم کرده‌اند. در بخش نخست، به بررسی تاریخی تاثیر امنیت ملی بر نتایج انتخابات ریاست جمهوری آمریکا پرداخته‌اند؛ در بخش دوم، چالش‌های امنیتی آمریکا و چگونگی مقابله با این چالش‌ها توسط رییس‌جمهور آتی (دموکرات‌ها) را بیان کرده‌اند.

۱. تاثیر امنیت ملی بر نتایج انتخابات ریاست جمهوری آمریکا

رای دهندگان آمریکایی معتقدند جمهوری خواهان بیش از دموکرات ها می توانند امنیت آنها را تامین کنند. این نگرش حاصل شکست دموکرات ها در جنگ ویتنام بود. تا پیش از این جنگ دموکرات ها نسبت به قدرت سخت احساس ضعف نمی کردند. روزولت جنگ جهانی دوم را رهبری کرد و ترومن دستور استفاده از سلاح هسته ای را صادر کرد و به طور موفقیت آمیزی توانست مانع گسترش کمونیسم شود. اما ناکامی در جنگ ویتنام سبب شد تا آنها چهره ضد جنگ از خود نشان دهند و تاکنون نتوانسته اند این تصویر را از خود دور سازند. (ص ۲۰)

شکست دموکرات ها در انتخابات سال ۱۹۷۲ نخستین نمود ضعف دموکرات ها در استفاده از قدرت سخت بود. در این انتخابات مک گارون خواستار عقب نشینی از ویتنام بود، در حالی که نیکسون توانست غرور نظامی را با عزت و احترام آمریکا در هم آمیزد. اشغال سفارت آمریکا در ایران و ناکامی کارتر در ارایه یک واکنش مثبت به این بحران، نگرانی مردم

آمریکا را نسبت به ناتوانی دموکرات ها در تامین امنیت آنها تشدید کرد. شکست سخت کارتر در مقابل ریگان نامزد جمهوری خواه نشانگر پاسخ مردم به ناتوانی دموکرات ها در تامین امنیت ملی آنها بود. ریگان در انتخابات سال ۱۹۸۰ توانست قدرت نظامی آمریکا را به عنوان نیروی مفید در صحنه جهانی تصویر کند و قدرت نظامی را با غرور ملی پیوند دهد.

نگرش منفی نسبت به جنگ در کلینتون بسیار مشهود بود؛ او با جنگ ویتنام مخالفت کرد. مشاوران او با آگاهی از گرایش ضد جنگ او تلاش کردند حمایت فرماندهان ارشد نظامی را به دست آورند و توانستند حمایت رییس سابق ستاد مشترک ارتش و جانشین فرمانده عملیات عراق را کسب کنند. حمایت این افراد اگرچه به خاطر سیاستهای داخلی کلینتون بود، اما مشاوران او توانستند این حمایت را به عنوان لیاقت او در زمینه امور نظامی جلوه دهند. (ص ۲۴) کلینتون پس از اینکه به قدرت رسید، نظامیان را به محافظه کاری متهم کرد و از ورود زنان و هم جنس بازان به ارتش حمایت کرد. این سیاست با مخالفت فرماندهان ارشد نظامی مواجه شد و تنها

مردم به خصوص نظامیان را کسب کنند. بررسی‌هایی که از گرایش‌های سیاسی نظامیان به عمل آمد نشان می‌داد که اکثر آنها از جمهوری خواهان حمایت کردند. علت این امر را باید در ارزش‌های محافظه کاری مانند نظم، وفاداری و پیروی و همچنین طبقه اجتماعی نیروهای نظامی جستجو کرد. اغلب نیروهای نظامی آمریکا به خصوص نیروی زمینی و نیروهای دریایی از مناطق روستایی و ایلات قرمز هستند که به طور سنتی به حزب جمهوری خواه رای می‌دهند. (ص ۳۸) ترکیب این عوامل و آگاهی از عملکرد مثبت جمهوری خواهان در زمینه نظامی سبب شد که تاکید بر اقدام نظامی تبدیل به منبع معتبری جهت کسب رای برای جمهوری خواهان شود.

۲. چالش‌های امنیتی آمریکا

نویسندگان کتاب در بخش دوم به بررسی چالش‌های امنیتی آتی آمریکا از قبیل عراق، نقش ارتش، امنیت داخلی، جنگ علیه ترور، مسئله گرم شدن زمین و امنیت انرژی، مقابله با قدرتهای در حال ظهور در شرق و مسئله تکثیر سلاحهای کشتار جمعی می‌پردازند و در مورد هر یک

۱۲ درصد از نظامیان احترام زیادی برای وی قایل بودند. (ص ۲۴)

در دوران کلینتون موفقیت‌های نظامی در مسئله بوسنی و به خصوص کوزوو یا بازدارندگی در تایوان کسب شد، اما کاخ سفید توجه اندکی به این موفقیت‌های پنتاگون از خود نشان داد و در تمام دوران کلینتون تصویب بودجه نظامی موضوع چالش برانگیزی بود (ص ۲۷).

ال گور در درک اهمیت مسایل امنیتی ناتوان بود. بر مبنای نظر سنجیها تنها ۱۲ درصد از پرسش شوندهگان مسایل امنیتی را به عنوان اولویت اصلی خود انتخاب کرده بودند. (ص ۱۲) از این رو مشاوران به ال گور توصیه کردند که از مسایل امنیتی دوری گزینند. در مقابل جمهوری خواهان اعلام کردند که بودجه نظامی اندک است و خواستار افزایش آن شدند. بوش وعده افزایش ۵ میلیارد دلاری بودجه نظامی را داد و از اختصاص بودجه جدید برای تسلیحات مدرن و جدید حمایت کرد.

این بررسی تاریخی نشان می‌دهد که جمهوری خواهان توانستند با تاکید بر مسایل نظامی حتی در زمان صلح آرای

راه حل‌هایی پیشنهاد می‌کنند.

الف. عراق

حمله آمریکا به عراق و پیامدهای بعدی آن اسطوره برتری حزب جمهوری خواه در حوزه امنیتی را به چالش کشید. بوش جنگ با عراق را بسیار ساده تصور کرده بود و به طور مستقیم و غیر مستقیم تلاش کرد تا جنگ با عراق را با مبارزه علیه القاعده مرتبط سازد، ولی نتوانست مدرک مستدلی پیدا کند. بوش مرتکب اشتباهاتی در عراق شد که عبارتند از: عدم توجه به میراث دوران کلینتون در زمینه ملت سازی به خصوص تجربه ملت سازی در بالکان؛ ایمان کامل بوش نسبت به مسایلی که کانون اصلی دیدگاه او را تشکیل می‌دادند؛ عدم ایجاد ائتلاف چندجانبه؛ و دو دستگی در داخل تیم سیاست خارجی و امنیتی بوش. پیامدهای بعد از سقوط صدام نشانگر ضعف تصمیم‌گیری و ساده‌سازی بیش از حد حمله به عراق در دولت بوش بود. در سال ۲۰۰۶ بیش از ۲۵۰۰ سرباز آمریکایی در عراق کشته شدند و نزدیک به ۲۰ هزار سرباز آمریکایی در این جنگ زخمی شدند

که جراحات نیمی از آنها بسیار شدید بود و ۳۰ درصد آنها دچار بیماری‌های روحی روانی شدند. (ص ۶۰) هزینه‌های مالی جنگ بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار بود. از آنجا که دولت بوش مالیاتها را کاهش داده بود، آمریکا با کسری بودجه بزرگی مواجه شد و پیش بینی می‌شد در سال ۲۰۰۷ کسری بودجه بالغ بر ۳۰۰ میلیارد دلار گردد. (ص ۶۳)

علت افزایش هزینه‌های جنگ را باید در عدم توجه دولت بوش به شرایط بعد از سقوط صدام در عراق دانست. طرح حمله به عراق، در اواسط دهه ۱۹۹۰ تدوین شده بود و رامسفلد تنها آن را با شرایط جدید تطبیق داد. مشکل اصلی این طرح عدم پیش بینی شرایط پس از سقوط صدام بود. دولت بوش فکر می‌کرد احمد چلبی و کنگره ملی عراق می‌توانند کشور را بعد از سقوط صدام کنترل کنند. مقامات پنتاگون پیش بینی می‌کردند نیروهای نظامی آمریکا در پاییز ۲۰۰۳ عراق را ترک خواهند کرد و هزینه بازسازی عراق کمتر از یک میلیارد دلار خواهد بود. در حالی که عراق مملو از سلاح بود و هزاران نفر از نیروهای امنیتی صدام فداییان او در داخل جمعیت پناه گرفته

بودند. علاوه بر این، القاعده توانسته بود نفوذ خود را در عراق افزایش دهد و عراق را به کانون اصلی مبارزه خود با آمریکا تبدیل کند. دولت بوش سربازان کافی برای مقابله با این شرایط فراهم نکرده بود و سربازان موجود نیز فاقد دستورالعمل مشخص در خصوص چگونگی برخورد با غارت‌گران بودند. در نتیجه پس از سقوط صدام نظم عمومی از بین رفت و نیروهای نظامی نتوانستند زیرساخت‌های اساسی را حفظ کنند. (ص ۵۳) در مقابل تروریست‌ها با حمله به زیرساخت‌های اساسی کشور و مردم عادی میزان نارضایتی از حضور آمریکایی‌ها در عراق را افزایش دادند و اقدامات اشتباه آمریکا در زندان ابوغریب بر شدت این نارضایتی‌ها افزود. با توجه به این شرایط اولین اولویت دولت آتی آمریکا در عراق باید ایجاد نظم و ثبات در عراق باشد و این کار را باید از طریق ایجاد دموکراسی در این کشور، تقویت نیروهای امنیتی آن و حمایت از دولت عراق انجام دهد. علاوه بر این، باید شرایطی فراهم آورد تا دولت عراق بتواند تولیدات نفت خود را دست‌کم تا سطح تولید در دوران قبل از سقوط صدام افزایش دهد.

ب. مدیریت نیروی نظامی

چگونگی مدیریت و فرماندهی نیروی نظامی برای مقابله با چالش‌ها، کانون اصلی برنامه‌های امنیت ملی است. مدیریت و فرماندهی نیروهای آمریکا مستلزم توجه به دو مسئله چگونگی رابطه بین فرماندهان نظامی و رهبران سیاسی و برنامه‌ها و بودجه نظامی است. هر تیم جدید پیش از استقرار در پنتاگون باید چگونگی تعامل با نظامیان را مشخص سازد و هر گونه تلاش برای ایجاد چارچوب مناسب رابطه بین نظامیان و غیر نظامیان بعد از استقرار در پنتاگون دیر است. (ص ۷۵) دموکرات‌ها در برقراری این رابطه با مشکلاتی مواجه بودند. در دوران کلینتون مقامات ارشد نظامی برخی از سیاستمداران را تهدید کردند. این اقدام نه تنها به موقعیت سیاسی آنها صدمه می‌زند، بلکه بر توانایی آنها برای تصمیم‌گیری سیاسی تأثیر می‌گذاشت. برای مثال، عدم تمایل دولت کلینتون برای حمله به القاعده به خاطر حمله به سفارت آمریکا در عراق یا عدم دخالت آمریکا در رواندا با مخالفت نظامیان مواجه شد. (ص ۷۷) اذعان به اینکه حزب دموکرات با مسایل نظامی

احساس راحتی نمی‌کند و نظامیان جمهوری خواهان را بر دموکرات‌ها ترجیح می‌دهند، امکان تاثیر گذاری نظامیان بر سیاستمداران دموکرات را افزایش می‌دهد. (ص ۷۸) این رویکرد نه تنها مغایر با قانون اساسی است، بلکه به موقعیت سیاسی حزب نیز صدمه می‌زند. دموکرات‌ها باید یاد بگیرند که چگونه با زبان نظامی سخن بگویند و نباید تصور کنند که شغل آنها با شغل نظامیان متفاوت است. آنها باید بدانند که رهبران سیاسی و نظامی هدف مشترکی را دنبال می‌کنند. (ص ۸۰)

هزینه‌های نظامی یکی دیگر از مسایل تاثیر گذار بر امنیت ملی است؛ چرا که آمریکا نمی‌داند که آیا در سالهای آتی وارد جنگ دیگری خواهد شد یا نه؛ نمی‌تواند پیش بینی کند که روابط با چین بهبود خواهد یافت یا بدتر خواهد شد؛ و نمی‌داند که آیا بحران موشکی با کره شمالی به طور صلح آمیزی حل و فصل خواهد شد یا نه، اما آمریکا می‌داند که ملزم به حمایت از متحدان خود در اروپا است؛ و می‌داند که نیازمند به بازدارندگی در آسیای جنوب شرقی است. تامین همه این

اهداف مستلزم برنامه دفاعی مبتنی بر پیش فرضها و طرحهای مطلوب است. راهبرد دفاعی سال ۲۰۰۶ آمریکا پیش بینی می‌کند که نیروهای نظامی آمریکا باید دارای ۱٫۴ میلیون نیروی نظامی رسمی باشد، به طور هم‌زمان توانایی نبرد در دوجبهه را داشته باشد، بر ساخت سلاحهای دقیق تمرکز کند و سه نوع هواپیما (هواپیماهای ضد زیر دریایی، هواپیماهای جنگی سطحی و نوع جدیدی از هواپیماهای ترابری) بسازد. (ص ۸۴) این راهبرد بودجه‌ای بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیارد دلار را پیش بینی کرده است. بودجه نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۶، ۴۳۰ میلیارد دلار است و برای سال ۲۰۰۷ مبلغ ۴۶۰ میلیارد دلار در نظر گرفته شده است. دموکرات‌ها نباید تلاشی برای کاهش بودجه نظامی انجام دهند. علاوه بر این، باید به بازسازی ارتش بپردازند. این بازسازی می‌تواند شامل افزایش ۵۰ هزار نفری نیروی زمینی، ایجاد دفتر برنامه ریزی گارد ملی منطقه‌ای و ایجاد نیروی واکنش سریع وزارت امور خارجه باشد. (ص ۱۱۴-۱۰۷)

ج. امنیت سرزمینی

آمریکا دارای ۵۰۰ هزار پل، ۵۰۰ هزار راه‌آهن، ۲۸۰۰ نیروگاه (که ۱۰۴ عدد از آنها نیروگاه هسته‌ای است) و ۲۰۰ هزار مایل خطوط لوله گاز است. حفظ این تاسیسات در دستور کار امنیتی حیاتی است، به خصوص که در سال ۲۰۰۱ شاهد تجربه دردناکی در این خصوص بوده‌است. دولت بوش برای مقابله با تهدیدات فوری و مستقیم علیه خاک آمریکا اقدامات قابل ملاحظه‌ای انجام داده و وزارت امنیت سرزمینی را ایجاد کرده‌است. بودجه وزارت امنیت سرزمینی از بدو تاسیس تاکنون ۳۰۰ درصد افزایش یافته (ص ۱۲۳) و به بیش از ۴۰ میلیارد دلار رسید. قانون میهن پرستی تصویب شد. این قانون اگر چه برای حفظ آزادیهای مدنی ناکافی است، اما در کل مناسب بود. بودجه اف.بی.آی. در مبارزه با تروریسم دو برابر شده‌است. تعداد نیروهایی که در زمینه مبارزه با تروریسم مالی فعالیت می‌کنند، از کمتر از ده نفر به سیصد نفر رسیده‌است. همکاری بین‌المللی در زمینه تبادل اطلاعات در مورد افراد مظنون افزایش یافته‌است.

سیستم امنیت پرواز بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر به نحو قابل ملاحظه‌ای بهبود یافته‌است. کشتیهایی که وارد بندرگاههای آمریکا می‌شوند، به دقت مورد بازرسی قرار می‌گیرند.

با وجود این اقدامات، رییس‌جمهور آتی باید روی بدترین سناریو تمرکز کند و برای حفاظت از کشور اولویتها را مشخص سازد و گامهایی برای افزایش امنیت سرزمینی بردارد. نخست آنکه، مانع از وقوع حملات بعدی القاعده علیه آمریکا شود و سایر آسیب پذیریهای اساسی مانند حمله احتمالی به تاسیسات شیمیایی، آسمان خراشها و سیستم تهویه هوای ورزشگاهها را مورد بررسی قرار دهد؛ به جای تمرکز بر دفاع از تاسیسات اساسی یا تعدیل پیامدهای حملات موفقیت آمیز باید بر جلوگیری از وقوع حملات تمرکز کند، و از قاچاق مواد خطرناک به کشور جلوگیری کند. (ص ۱۲۸) اقدامات دیگر می‌تواند شامل ایجاد سیستم امنیتی جدید در خصوص ورود محموله‌های تجاری به کشور، ایجاد استانداردهای ملی در خصوص صدور مجوزها برای رانندگان مواد خطرناک، بازرسی دقیق محموله‌های

هوایماها باشد. علاوه بر این، بخش خصوصی باید به طور موثرتری از تاسیسات خود مانند آسمان خراشها و تاسیسات شیمیایی محافظت کند و شهرهای بزرگ تشویق شوند که پناهگاههایی برای مبارزه با تروریسم ایجاد کنند. (ص ۱۳۱)

د. مبارزه با تروریسم

به رغم اینکه دولت بوش حملاتی علیه تروریسم بین المللی انجام داد و بسیاری از آنها را کشت و افغانستان دیگر پناهگاه امنی برای تروریستها نیست، اما موفقیت دولت بوش در مبارزه علیه تروریسم اندک بوده و تروریستها توانستند نیروهای جدیدی جذب کنند. برای موفقیت در مبارزه طولانی با تروریسم، ارزیابی دو تحول بسیار مهم است: نخست، شرایط جوامع اسلامی در زمینه های کیفیت آموزشی، فرصت های اقتصادی، گفتمان سیاسی، برابری نژادی و جامعه مدنی. دوم، روابط با غرب به خصوص با آمریکا. براساس این دو معیار می توان جوامع اسلامی را به دو دسته کلی تقسیم کرد. این دسته بندی بر مبنای فرماندهی نظامی آمریکا

می باشد: (ص ۱۴۱) فرماندهی منطقه اقیانوس آرام و فرماندهی منطقه مرکزی. فرماندهی منطقه اقیانوس آرام از هند تا اندونزی را شامل می شود. مهم ترین کشور این منطقه اندونزی است که پرجمعیت ترین کشور اسلامی است و مهم ترین مسئله در خصوص این کشور فعالیت جماعت اسلامی است این گروه به القاعده بسیار نزدیک است و اقدامات تروریستی بسیاری انجام داده که از آن جمله می توان به بمب گذاری در جزیره بالی در سال ۲۰۰۲ اشاره کرد. این کشور با فساد گسترده ای دست به گریبان است و رابطه آن با آمریکا به خصوص بعد از سونامی سال ۲۰۰۴ بهبود یافته است. (ص ۱۴۲)

فرماندهی منطقه مرکزی کشورهای گوناگونی را در بر می گیرد که دارای تفاوت های اساسی در زمینه این دو شاخص هستند. برخی از کشورهای کوچک حاشیه خلیج فارس پیشرفتهایی در زمینه بهبود کیفیت زندگی افراد داشته اند و رابطه آنها با غرب بسیار خوب است. در این منطقه دو کشور پاکستان و عربستان به شدت متاثر از گروه های اسلامی بنیادگرا هستند. دولت پاکستان اگرچه طرفدار غرب است و برخی

از شاخصهای توسعه انسانی مانند میزان سواد و بهداشت در آن کشور بهبود یافته است، اما به دلیل ضعف دولت مرکزی گروههای بنیادگرا به شدت در آنجا فعالند. عربستان دارای حکومت غیردموکراتیک است و بیشتر تروریستهای حادثه ۱۱ سپتامبر عربستانی بودند. عربستان در سالهای اخیر بسیاری از افراد تروریست را در کشور خود به قتل رساند و حسابهای افراد منظون را مسدود کرد. برای جلوگیری از گسترش بنیادگرایی در عربستان اصلاح ساختار سیاسی کشور عربستان ضروری است. رییس جمهور آتی آمریکا برای موفقیت در مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش تروریسم باید اقداماتی انجام دهد که عبارتند از: اصلاحات سیاسی و ارتقای دموکراسی (حفظ حقوق اقلیتها و حل مسالمت آمیز اختلافات)، اصلاحات آموزشی در کشورهای اسلامی، ابتکارات آموزشی در آمریکا (آموزش فرهنگ اسلامی در برنامه های دبیرستان و کالج ها و برنامه های آموزشی سربازان) و فرایند صلح خاورمیانه و ایجاد سازش بین کشورهای عربی و اسرائیل (صص ۱۵۵-۱۴۷).

ه. تهدیدات سه گانه: امنیت انرژی، گرم شدن زمین و تروریسم مالی
رابطه بین امنیت ملی و انرژی به دهه قبل یعنی سقوط دولت شاه و حمله شوروی به افغانستان برمی گردد. از آن زمان تاکنون تامین جریان نفت از این منطقه به دغدغه اصلی آمریکا تبدیل شده و حضور ارتش آمریکا در این منطقه تشدید گردید که از آن جمله می توان به حمله توفان صحرا و عملیات آزاد سازی عراق اشاره کرد. وابستگی آمریکا به نفت منطقه باعث گردید که برخی از کشورها به خصوص عربستان از این وابستگی برای افزایش قدرت چانه زنی خود استفاده کنند. آمریکا ۲۲ میلیون بشکه نفت در روز مصرف می کند که ۱۲ میلیون بشکه آن از طریق واردات و یک چهارم آن از خلیج فارس تامین می گردد. (صص ۱۷۵) عربستان بزرگ ترین تامین کننده نفت آمریکا در منطقه خلیج فارس است و وابستگی به نفت عربستان سبب می شود که آمریکا در صورت بی ثباتی سیاسی یا قطع صادرات نفت عربستان، به طور یک جانبه در آن کشور مداخله کند؛ چراکه هرگونه کودتا یا عملیات تروریستی در

عربستان باعث اخلال در اقتصاد جهانی خواهد شد. بهترین راه مقابله با حوادث پیش بینی نشده در منطقه خلیج فارس، کاهش وابستگی به نفت این منطقه و نه قطع خرید نفت از آن است. قطع خرید نفت از کشورهای منطقه واقع گرایانه نیست. آمریکا برای حفظ ثبات و رشد اقتصادی کشورهای منطقه باید به خرید نفت از منطقه ادامه دهد، اما نباید بیش از ۱۰ درصد نفت خود را از عربستان تامین کند. (ص ۱۷۶) کاهش وابستگی به نفت منطقه می تواند از طریق سوخته‌های جایگزین یا تامین نفت از فروشندگان غیر از کشورهای منطقه خلیج فارس صورت گیرد. این اقدام می تواند توانایی آمریکا برای مقابله با شوکهای نفتی را افزایش دهد. همچنین توانایی آمریکا برای اعمال فشار بر کشورهایی که جریان نفت را تهدید می کنند، افزایش می یابد. (ص ۱۶۱)

علاوه بر این، گرم شدن زمین نیز بازاندیشی در زمینه سیاست انرژی را ضروری می سازد. بین اعضای جامعه علمی در مورد گرم شدن زمین اجماع نظر وجود دارد. گرم شدن زمین سبب افزایش دمای کره زمین و ذوب شدن یخچالهای

طبیعی می گردد. با ذوب شدن یخچالهای طبیعی، سطح آب اقیانوسها افزایش می یابد و کشورهای موجود در مناطق کم ارتفاع مانند بنگلادش و فنلاند بخشی از سرزمین خود را از دست می دهند و قاره اروپا ۱۰ درجه سردتر می شود (ص ۱۶۲) و شرایط جوی تغییر یافته و توفانهای عظیم ایجاد می شود. این تحولات می تواند پیامدهایی برای سیاست خارجی آمریکا داشته باشد چراکه این کشور تنها ۵ درصد جمعیت جهان را در اختیار دارد، ولی ۲۵ درصد سوخت دنیا را مصرف می کند و پیمان کیوتورا امضا نمود و راه حل جایگزینی نیز ارائه نداد. در چنین شرایطی اختلاف نظر بین اتحادیه اروپا و آمریکا در عراق می تواند یکی از پیامدهای نادیده گرفتن نگرانی اتحادیه اروپا در زمینه گرم شدن کره زمین توسط آمریکا باشد. (ص ۱۶۲) سیاستی که رییس جمهور آینده در این زمینه باید اتخاذ کند می تواند شامل استفاده از سوخت زیستی، استفاده از سوخت اتانل برای ماشین و افزایش بودجه پژوهش و توسعه در زمینه تهیه سوخت جایگزین نفت باشد. (ص ۱۷۵)

و. خیزش شرق

ظهور چین در شرق چالشی برای آمریکا است و این چالش سه حوزه را در بر می‌گیرد: نظامی، اقتصادی و سیاسی. ارتش چین یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های جهان است و بودجه آن سالانه بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیارد دلار می‌باشد. این مقدار طی سالهای گذشته ۱۵ درصد رشد داشته و این میزان بیش از میزان رشد اقتصادی آن است. ارتش چین مبادرت به تشکیل نیروهای واکنش سریع به منظور استقرار در مناطق بحرانی خارج از چین کرده است. نیروی دریایی چین مجهز به سیستمهای موشکی دور برد دفاعی و تهاجمی شده است. این کشور بر توان زیردریاییهای خود افزوده است. چین صنایع دفاعی خود را تقویت کرده و رشد اقتصادی آن امکان واردات اسلحه را فراهم کرده است، به نحوی که چین به بزرگ‌ترین وارد کننده اسلحه تبدیل شده است. روسیه بزرگ‌ترین صادر کننده اسلحه به چین است، این کشور در سالهای اخیر سلاحهای پیشرفته از جمله هواپیماهای سوخو ۲۷ و سوخو ۳۰ و زیردریایی کلاس کیلو ۱ را به چین صادر

کرده است. چین در سالهای اخیر موفق به ساخت موشکهای بالستیک قاره پیمای DF-31 و DF-31A شده است. (ص ۱۹۳)

چین اکنون چهارمین قدرت اقتصادی دنیا است و طی دو دهه گذشته رشد اقتصادی آن ۸ درصد بوده است که بیشتر از متوسط رشد اقتصادی دنیا است. میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی در چین بیش از آمریکا است. (ص ۱۹۰) و این کشور موفق شده است بعد از آمریکا به بزرگ‌ترین تولید کننده سخت افزارهای فناوری اطلاعات تبدیل شود و ژاپن و تایوان را پشت سر بگذارد. (همان) مبادلات خارجی چین ۸۰۰ میلیارد دلار است. مقامات چین در صدد هستند به منظور بهره برداری از فرصتهای جهانی شدن و هم برای مدیریت آن وارد فرایند جهانی شدن شوند، اما نسبت به وابسته شدن به بیگانگان نگرانند. ورود چین به سازمان تجارت جهانی توانایی آن کشور را برای تاثیر گذاری بر فرایند تصمیمات این سازمان افزایش می‌دهد.

چین در سالهای اخیر دست به دو اقدام مهم زد: از یک سو ادعاهای ارضی خود را نسبت به تایوان تشدید کرد و تلاش

کرد که اتحادیه ای منطقه ای بدون حضور آمریکا در منطقه جنوب شرقی ایجاد کند. چین در سال ۲۰۰۵ در اجلاس آ.سه.آن شرکت نمود و پیشنهاد کرد که ساختار قدرت منطقه ای جدیدی بدون حضور آمریکا در منطقه تشکیل شود و همچنین پیشنهاد داد که یک منطقه آزاد تجاری بین کشورهای عضو اتحادیه آ.سه.آن و چین ایجاد شود. در صورت تشکیل این منطقه آزاد، بازاری دو میلیارد نفری ایجاد خواهد شد که میزان تولید ناخالص داخلی آن بیش از ۲ تریلیون دلار است. (ص ۱۹۱).

علاوه بر این، چین عضو پیمان شانگهای است که روسیه و کشورهای آسیای مرکزی عضو آن هستند. ایران، هند و پاکستان به عنوان ناظر در آن حضور دارند. یکی از مهم ترین مزیت های این سازمان این است که برای نخستین بار تولیدکنندگان و مصرف کنندگان نفت در یک سازمان جمع می شوند. از سوی دیگر چین روابط خود را با کشورهای آمریکای لاتین (حوزه نفوذ آمریکا) گسترش داده است. رییس جمهور چین در اوایل سال ۲۰۰۱ سفر دو هفته ای به منطقه آمریکای لاتین داشته و از کشورهای ونزوئلا، برزیل، اروگوئه، کوبا

و آرژانتین دیدار کرد و قراردادهای تجاری به ارزش میلیاردها دلار امضا کرد. نیمی از سرمایه گذاری مستقیم چین در منطقه آمریکای لاتین صورت می گیرد. (ص ۱۹۸)

آمریکا در روابط خود با چین به مدت یک نسل سیاست تعامل همراه با تعارض را در پیش گرفته است. این سیاست مبتنی بر این فرض است که توسعه اقتصادی بیشتر چین و ادغام آن در فرایند اقتصاد جهانی مانع از اتخاذ سیاست خارجی مخرب از سوی چین می شود. (ص ۱۸۷) این سیاست ناقص و ناکافی است. آمریکا باید سیاست تعامل همراه با تعارض و تحدید را در پیش گیرد. (ص ۲۰۴) عناصر این سیاست عبارتند از: ایجاد شرکای قوی تر، حفظ دوستان قدیمی، حفظ حضور نظامی، جلب اذهان و دل های مردم کشورهای منطقه و فهم تحولات داخلی چین.

ز. تکثیر سلاح های کشتار جمعی

تکثیر سلاح های کشتار جمعی یا به طور دقیق تر دستیابی دولتهای جدید و یا گروه های تروریستی به مواد، دانش و تخصص مورد نیاز برای ساخت آنها چالش عظیمی برای دولتمردان آمریکا است.

محافظه کاران جدید قدرت سخت را تنها ابزار برای مقابله با مسئله تکثیر سلاحهای کشتار جمعی می دانند. این در حالی است که آمریکا برای مقابله با گسترش سلاحهای کشتار جمعی به خصوص سلاح هسته ایی باید آماده پذیرش کنترل تسلیحات، استفاده از حقوق بین الملل و دیپلماسی چند جانبه باشد. به عبارت بهتر، رهبران آمریکا باید مجموعه ایی از قدرت سخت و نرم را به کار گیرند. رهبران آمریکا باید از طریق دیپلماسی اجماع بین المللی ایجاد کنند و از طریق معاهدات جهانی مانع گسترش سلاحهای کشتار جمعی گردند و در صورت شکست این سیاست به مجازاتهای اقتصادی و نظامی روی آورند. (ص ۲۱۲) آمریکا برای تحقق هدف خود در زمینه جلوگیری از گسترش سلاحهای کشتار جمعی باید چند ابزار سیاست خارجی را به کار گیرد که عبارتند از: ایجاد اتحادهای نظامی قوی به منظور مقابله با دشمنان و حفظ امنیت متحدان به نحوی که آنها دستیابی به سلاح هسته ای را ضروری نیابند؛ تداوم همکاری با روسیه و سایر کشورها به منظور تقویت مسایل حفاظتی تاسیسات هسته ای؛ عدم تاکید بر

سلاح هسته ای در سیاست امنیتی خود و تاکید بر کنترل تسلیحات (ص ۲۱۲)؛ راضی سازی کشورها برای تبدیل راکتور تحقیقاتی خود که با اورانیوم با غنای بالا کار می کند، به راکتورهایی که با اورانیوم با غنای کم کار کند. (ص ۲۱۵).

ارزیابی کتاب

کتاب قدرت سخت در صدد ارائه پاسخی به شکست دموکرات ها در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ آمریکا است. به زعم نویسندگان کتاب در انتخابات سال ۲۰۰۴ زمینه برای پیروزی دموکرات ها مهیا بود، اما جان کری به عنوان یک سناتور برجسته در این انتخابات شکست خورد. نویسندگان معتقدند که مسایل امنیتی مطالبات اصلی مردم را تشکیل می دهد و دموکرات ها به دلیل عدم ارائه یک تصویر قوی از خود در زمینه مسایل امنیتی و تلقی مردم از ضعف دموکرات ها در زمینه استفاده از زور در انتخابات شکست خوردند. از این رو به رییس جمهور آتی آمریکا (دموکرات ها) پیشنهاد می کنند که در سیاست خارجی خود بر مسایل امنیت ملی به خصوص استفاده از زور تاکید کنند.

البته آنها با آگاهی از نواقص سیاست خارجی دولت بوش توصیه خود را مشروط به کسب حمایت بین المللی می کنند. آنها برای تایید فرضیه خود به بررسی تاریخی انتخابات آمریکا و نقش مسایل امنیت ملی در اولویتهای رای دهندگان آمریکا، چرایی عدم توفیق نامزدهای دموکرات در جلب اعتماد مردم در زمینه مسایل امنیت ملی می پردازند و ضمن برشمردن چالشهای آتی آمریکا توصیه هایی برای رییس جمهور آتی آمریکا (دموکرات ها) در زمینه چگونگی مقابله با این چالشها با استفاده از قدرت سخت ارایه می دهند.

این رویکرد کتاب و تاکید آن بر چگونگی رفتار نامزدهای دموکرات در برخورد با مسایل امنیتی به خصوص در زمینه مدیریت نیروی نظامی و امنیت سرزمینی سبب شده است که کتاب قدرت سخت از حالت علمی خارج شده و بیشتر به صورت یک دستور کار حزبی درآید. علاوه بر این، کتاب نتوانسته است به درستی فرضیه خود را تایید کند و همواره بین سه مفهوم قدرت سخت، قدرت نرم و قدرت هوشمند در نوسان بوده است. این موضوع در فصول آخر به خصوص فصل

مربوط به چین و چگونگی مقابله با تروریسم و جلوگیری از گسترش سلاحهای هسته ای مشهود بوده است. نویسندگان کتاب با توجه به تجربه دولت بوش در افغانستان و عراق دریافته اند که اقدام یک جانبه در عراق و اقدام چند جانبه در افغانستان نتوانسته است مانع از جذب نیروهای جدید در سازمانهای تروریستی شود. از این رو آنها برای مقابله با آن استفاده از قدرت نرم یعنی تاکید بر ارزشهای آمریکایی به خصوص ارتقای دموکراسی در منطقه و تبادلات فرهنگی را پیشنهاد دادند. (صص ۱۵۵-۱۴۷) نکته قابل ذکر این است که نویسندگان کتاب اگرچه گسترش دموکراسی را عاملی برای مبارزه با تروریسم می دانند، اما از دموکراسی ای حمایت می کنند که در راستای منافع آمریکا باشد. از این رو از نظر نویسندگان کتاب اجازه دولت بوش به شرکت حماس در انتخابات فلسطین اقدامی اشتباه بوده است. (صص ۱۵۵) این در حالی است که در خصوص مقوله تکثیر سلاح هسته ای و مقابله با خیزش چین استفاده از قدرت هوشمند را به جای قدرت سخت پیشنهاد می دهند.

کلینتون شکست خورد که توانسته بود به طور موفقیت آمیزی سقوط حکومت کمونیستی در شوروی و فروپاشی جنگ سرد را در اروپا مدیریت کند و از تبعات ناگوار آن در اروپا جلوگیری کند.

نکته مهم دیگر در خصوص نوع برخورد نویسندگان با مقوله امنیت انرژی است. نویسندگان کتاب معتقدند که جریان نفت از منطقه خلیج فارس به سمت غرب هرگز نباید قطع شود و در صورت وقوع تحول داخلی در این کشورها به خصوص عربستان باید به شدت حتی به صورت یک جانبه با آن برخورد کرد. (ص ۱۶۷) نویسندگان هیچ توجهی به اصول منشور سازمان ملل و اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها ندارند و تنها تامین منافع آمریکا را اصل می دانند. نکته دیگر در خصوص فصل ششم که به سه نوع تهدید یعنی تهدید انرژی، گرم شدن هوا و تامین هزینه های مالی فعالیتهای تروریستها می پردازد، این است که نویسندگان هیچ اشاره ای به تامین هزینه های مالی فعالیتهای تروریستها نمی نمایند. نکته آخر اینکه، اگر بپذیریم که ناتوانی دموکرات ها در زمینه استفاده از قدرت سخت عامل شکست آنها در انتخابات است و تاکید بر قدرت سخت باعث پیروزی آنها می شود، آنگاه پیروزی کلینتون بر بوش پدر چالش برانگیز می شود. چرا که بوش پدر در حالی از

